

فصل چہارم
غزلکی

هق هق

دیوار و در از صدای من می‌گرید
با هق هق شانه‌های من می‌گرید

باران چه غریبانه فرو می‌ریزد
انگار خدا برای من می‌گرید

سید حسین سیدی

مبارک باشد

شهد است شرنگ‌تان مبارک باشد
قرمز شده رنگ‌تان مبارک باشد

یک قلب پر از عشق و یکی پراحساس
پیوند قشنگ‌تان مبارک باشد

سید حسین سیدی

تگرگ

هنوز بعد زمستان، تگرگ می‌بارد
وز سخاوت پاییز، برگ می‌بارد

بهار جای تو خالی است، چون که بعد از تو
همیشه از در و دیوار، مرگ می‌بارد

سیدحسین سیدی

بیداری؟

تو یک وجود غم‌انگیز بی‌کس و کاری
تو اهل عشق نبودی، نه یک بزه‌کاری

تمام صورتم از اشک خیس و جیغ زدم
و مادرم که صدا زد: «حسین! بیداری؟»

سید حسین سیدی

موسیقی شعر

موسیقی اشعارم اگر پاپ نمی‌شد
دارنده‌ارزنده‌ترین کاپ نمی‌شد

مجموعه اشعار من اسرار دلم بود
ای کاش غزل‌های دلم، چاپ نمی‌شد

سیدحسین سیدی

غدیریه

بیعتی از همه در لحظه موعود گرفت
سیل، هر صبح نفس از دل مسدود گرفت

تا که خورشید هوس کرد بتابد بی تو
چشم‌هایش اثر صبح مه‌آلود گرفت

جرعه‌ای خمّ غدیر از کف ساقی بارید
سنگ سرمست شد و چنگ زد و عود گرفت

بس که گل گفت گلستان ادب باستان
شد گلستان، نفس آتش نمرود گرفت ...

رضا رجبی (رجا)

شوره زار...

در شوره‌زار خاطره دل شوره مانده است
دل آهنی شده است که در کوره مانده است

تندیس رنج ماست که هم‌چون بتی بزرگ
بر شانه‌های خسته‌ی اسطوره مانده است

مستم نموده‌ای و نگاهی نمی‌کنی
شاید شراب در سفر غوره مانده است

ما زنده‌ایم فاتحه‌خوانی برای چیست؟
تا فتح آب و آینه یک سوره مانده است

رضارجبی (رجا)

غزلک

هر شب به یاد تو غزل آغاز می‌کنم
درهای بسته را به دعا باز می‌کنم

هرچند خسته است دلم در دل قفس، ولی
این بند را گسسته و پرواز می‌کنم

منظور زاهدان که بهشت است و حوروجام
من از طریق عاشقی اعجاز می‌کنم

سیدمسلم موسوی

دو چکاوک در بند

با دلم جز تو ندارد پیوند
به نگاه نگرانت سوگند

من به چشمان شما محتاجم
این چنینم به وجود آوردند

عشق وقتی که بیاید به میان
می‌شود جاهلکی دانشمند

عشق را گرچه فراوان گفتند
عشق یعنی دو چکاوک در بند

سیدمسلم موسوی

صبر ایوبی

فضای خانه خالی بود، زینب خوب می فهمید
و زینب در چه حالی بود؟ سنگ و چوب می فهمید

علی وقتی نهان می کرد نصف دیگر خود را
توان صبر او را سینه ایوب می فهمید

سیدحیدر علوی نژاد

غزلک

باز شب را بی‌حضورت با غزل سر می‌کنم
لحظه‌ها را با خیال تو معطر می‌کنم

باز آن‌سوتر میان حوض خالی از حضور
قصه‌های با تو بودن را شناور می‌کنم

باز گلبرگ کتاب خاطراتم با تو را
همچو شبنم با دو چشمم خطبه‌خط تر می‌کنم

یاد آرم لحظه‌های آمدن‌های تو را
پیش پایت لاله‌ها از شوق پرپر می‌کنم

محمدسالم حسنی

ای ارض طوس

ای ارض طوس بوی پیمبر گرفته‌ای
عطر نبی ز زادهٔ حیدر گرفته‌ای

این نازنین وجود که مدفون به خاک توست
دری گران‌بهاست که دربر گرفته‌ای

حسین زاهدی